فهرست

[مقدمه 2](#_Toc134989764)

[مطلب دوم در بغی 4](#_Toc134989765)

[پاسخ به مطلب دوم 4](#_Toc134989766)

[تقریر دوم: آیت‌الله زنجانی 6](#_Toc134989767)

[تقریر سوم: 8](#_Toc134989768)

# موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم نظر به مماثل/ادله

# مقدمه

در ذیل مسئله 28 بحث کراهت یا حرمت انکشاف مسلمه بین یدی الکافره بود عرض شد قول به حرمت و احیاناً کراهت مستند به دو دلیل است که یکی آیه شریفه بود و دوم روایتی بود که در من لایحضر و کافی نقل شده بود. روایت این بود:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ اَلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ اِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ اَلْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: «لاَ يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ اَلْيَهُودِيَّةِ وَ اَلنَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ».[[1]](#footnote-1)

این در روایت معتبره حفص بن بختری بود در این روات یک بحث سندی داشتیم که عمدتاً در مورد حفص بن بختری بود که ملاحظه کردید ایشان ثقه است و برخی از نکاتی که مطرح شد مانع از وثاقت او نیست در موردبحث دلالی اولین بحث در مورد لاینبغی بود بحث در مورد ینبغی یا لاینبغی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و علتش این است که ینبغی و لاینبغی شاید در سه چهار مورد در روایات قرار گرفته است و طبق این که در نرم‌افزار جامع‌الاحادیث است حدود 400 صفحه است که در ارجاعات ینبغی و لاینبغی آمده است و اگر هر صفحه‌ای میانگین ده تا داشته باشد حدود 4000 بار اینها در روایات آمده است البته مواردی از این ینبغی و لاینبغی‌ها مربوط به اوصاف خدا و امور توصیفی است؛ اما بیشترین اینها مربوط به امور تشریعی و افعال و رفتارهای مکلفان است ازاین‌جهت بحث از اهمیت بالایی برخوردار است و باید توجه داشت برخی از این موارد هم قرائن وجود دارد در این که ینبغی و لاینبغی در رجحان و الزام اطلاق شده یا نه ولی با همه این نکات این بحث اهمیت دارد؛ چون مواردی هم وجود دارد که آنجا واضح نیست با قرائن دلالت ینبغی و لاینبغی بر الزام یا رجحان بنابراین کثرت استعمال ینبغی و لاینبغی این بحث را مهم می‌کند علی‌رغم این که تعدادی از موارد در توصیفات است و در بعضی موارد قرائن لفظیه یا حالیه وجود دارد؛ ولی موارد مشکوک هم وجود دارد که مبتنی بر همین اصل است. تأسیس اصل اهمیت دارد به دلیل کثرت موارد که در امور تشریعی است و قرائن خاصه‌ای هم تام نیست با این دو قید بازهم زیاد است و همان‌طور که دیروز عرض کردم مناسب است در ذیل بحث اوامر و نواهی مواردی که دلالت آنها به شکل الزام وجود دارد آنها بر رجحان و الزام به شکل کلمات متعدد وجود دارد آنها را بررسی کرد. از جمله ینبغی و لاینبغی یعنی ضمن اوامر مناسب است که بگوید ینبغی به چه معنا است و ضمن نواهی هم مناسب است آورده شود چون روی آن خیلی کار نشده است و یک جهت اصولی علاوه بر لغت‌شناسی در آن در جریان است این که در کتاب اصول این واژگانی که محل کلام است و سؤال ایجاد می‌کند که دلالت بر ندب یا وجوب یا حرمت می‌کند طرح شود این است که بحث دو حیث دارد یکی حیث لغت‌شناسی دارد و یکی هم حیث اطلاق و جهات اصولی دارد ازاین‌جهت مناسب است ذیل اوامر و نواهی اینها طرح شود عرض کردیم در لاینبغی مرحوم آقای خویی این جور دارند که لاینبغی به معنای لایتیسر و لایتمکن است؛ یعنی شدنی و امکان‌پذیر نیست ایشان لاینبغی را این جور معنا کرده‌اند و گفته‌اند لایتیسر و لایتمکن به اطلاق ظهور در حرمت است این یک بیان است که مرحوم آقای خویی دارند.

سؤال: ...

جواب: نه به این صراحت در جای دیگر است.

متنش را اگر دارید بخوانید. ...

فقط در کلام ایشان یکی دو جایی که وارد شده است دو تقریر می‌شود آورد و یک تقریر ظهور در تقریر دیگر دارد ایشان لاینبغی به معنای لایتیسر و لایتمکن گرفته‌اند؛ اما اینکه چطور حرمت استفاده می‌شود دو تقریر دارد یکی این که لایتیسر و لایتمکن در امور تکوینی که روشن است؛ ولی در امور تشریعی که می‌آید با ضم به مقدمه دیگر دلالت بر حرمت می‌کند و مقدمه دوم این است که اطلاق داشته باشد و اطلاق عدم تیسر و تمکن تشریعی نتیجه‌اش حرمت است و یک تقریر دیگری که در آن شاید ظهور داشته باشد این است که این نیازی به ضم مقدمه اطلاق ندارد و لایتیسر و لایتمکن تشریعی وضعا یعنی حرمت، لایتیسر و لایتمکن تکوینی یعنی امر محال و لایتیسر تشریعی هم یعنی امر حرام که سد صدور شده است برای تحقق نمی‌شود ظاهر خود جمله همان عدم جواز و حرمت است این فرازی که ایشان خواندند به تقریر دوم نزدیک است. به هر صورت یک تقریر است که لاینبغی در کلام مرحوم آقای خویی آمده است به معنای لایتیسر و لایتمکن است و اینها یا وضعا دال بر حرمت است بنا بر تقریر دوم یا به ضمیمه اطلاق ظهور در حرمت می‌کند.

سؤال: ...

جواب: بله این نقد واضحی که دارد و به ذهن می‌آید لاینبغی را به لایتیسر و لایتمکن معنا کردند وجه واضحی ندارد مگر این که ایشان معنا را از ملازمات معنای اصلی و دائمی به شمار آورده‌اند؛ چون همان‌طور که دیروز گفته شد انبغا که در ینبغی و لاینبغی آمده است از بغی است و دیروز عرض کردیم با اعتماد بر حافظه و حدس بود و الان عرض می‌کنیم همان مستند به کتب لغت هست به‌صراحت مثلاً در مقاییس می‌گوید بغا دو اصل دارد یک اصل آن طلب است مثل **﴿فَمَنِ ٱبتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰئِكَ هُمُ ٱلعَادُونَ﴾**[[2]](#footnote-2) یا در آیه شریفه **﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلأَرضِ وَٱبتَغُواْ مِن فَضلِ ٱللَّهِ وَٱذكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرا لَّعَلَّكُم تُفلِحُونَ﴾**[[3]](#footnote-3) ابتغا در این جا از بغی به معنا طلب است جستجو بکنید طلب کنید از فضل خدا دریافت کنید این یک اصل است ویک اصل هم به معنا جور است پس آنچه دیروز گفتیم در لغت‌های اصیل از جمله مقاییس آمده است و یک از معانی اصلی بغا همین طلب هست تعبیر طلب در همه آنها آمده است و در آیات شریفه هم به معنای طلب به‌کاررفته است و طلب در کتب لغت در مفهوم‌شناسی بغا آمده است.

# مطلب دوم در بغی

بغی وقتی در باب انفعال می‌رود همان مطاوعه است این هم در کتب لغت آمده است که انفعال در انبغا همان مطاوعه است نتیجه این دو تا این است که بغی ان ینفق یعنی طلب ان ینفق، انبغا هم وصف فعل است گویا فعل طلب را پذیرفته و موجب طلب شده و انبغا به شخص نسبت داده نمی‌شود و انبغا یعنی محل خواست و طلب فاعل، فاعل که قصد می‌کند فعل را انجام می‌دهد و مطلوب او همان محل بغی و قصد و طلب هست و انبغا را به فعل نسبت می‌دهند و به همین دلیل می‌گویند ینبغی ان یفعل کذا، همه موارد فاعل انبغا همان فعل است، فعلی که از فاعل صادر می‌شود بغا به معنا طلب و قصد است و متعلق ان فعل است بغی را به شخص نسبت می‌دهند و انبغا را به فعل نسبت می‌دهند این لغت‌شناسی مسئله است و انبغا یعنی محل طلب و بغی در این معنا یعنی طلب و انبغا هم که به فعل نسبت داده می‌شود؛ یعنی مطلوب بودند و خواست شدن و خواسته بودن است. این معنای بغی است ینبغی هم با این توضیح معنای متعلق طلب بودن را افاده می‌کند با این وضع کسی بگوید ینبغی یعنی یتمکن و یتیسر یا لاینبغی یعنی لا ینبغی و لایتمکن این اخذ به لازم است اگر لازم باشد به این معنا که چیزی که مطلوب نیست میسر و متمکن عنه نیست؛ چون چیز غیرمقدور و غیر میسور مطلوب هم نیست ازاین‌جهت ارتباطی بین طلب و بغی و تیسر و تمکن برقرار شده است و گفته شده است لازم معنا است یا طلبی که در لغت آمده است اشاره و کنایه از تیسر و تمکن است و یکی از این دو چیز در ذهن شریف بوده است یا خیلی بالاآمده مسئله در ذهنشان به این شکل که لم یطلب یعنی کنایه است از تیسر و لم یتیسر یا لازم معنا گرفته‌اند و در لازم آثاری را مترتب کرده‌اند به نظر می‌رسد که این مطلب درست نیست

## پاسخ به مطلب دوم

هیچ یک از این دو شکل که در ذهن آقای خویی آمده است تام نیست این که کسی بگوید بغا به معنای طلب است و انبغا به معنا مطلوبیت است و کنایه از تیسر و لاینبغی کنایه از عدم تمکن و تیسر است به ذهن تبادر نمی‌کند و وجه دوم که می‌گوید لازم آن هست لازم دائمی نیست؛ چون مطلوبیت همیشه به معنای مقدوریت نیست به‌خصوص عدم مطلوبیت ملازم مقدوریت نیست گاهی مقدور است؛ ولی مطلوب نیست بله در جاهایی همراهی پیدا می‌کنند؛ ولی تلازم دائمی ندارد و از جهت دیگر اگر تلازم هم باشد نمی‌توان با تلازم لغت را به آن سمت ببریم خیلی چیزها با هم تلازم دارند هر لغتی باید بر محور خودش حمل شود ازاین‌جهت است جای تعجبی وجود دارد که کسی لاینبغی را که به‌صراحت در لغت معنی شده است و در استعمالات هم همان تبادر می‌کند به سمت معنایی ببرد به ادعای این که این کنایه از آن است یا تلازمی به آن دارد هیچ‌کدام تبادر به ذهن نمی‌کند و تام نیست. این که بگوییم لایتیسرو لایتمکن و ینبغی الفعل یعنی فعل میسور و متمکن منه لاینبغی الفعل یعنی فعل میسور و متمکن نیست اینها نه تبادر می‌کند و نه نشانی در لغت هست.

سؤال: می‌شود دفاعی که از آقای خویی کرد این است که حرف ما در لغت‌شناسی است؛ ولی ایشان در فضای شرع این برداشت را کرده‌اند.

جواب: برای آن هم باید وجهی بیاورند.

البته این هم یک وجهی است که کسی بگوید در لغت این نیست؛ ولی ما در تبادرات ثانوی به شکل حقیقت متشرعه و یا شکل آن در ینبغی و لاینبغی معنای جدیدی حس می‌کنیم و منسبق به ذهن می‌شود این هم ادعایی است که چنین چیزی نیست شما اگر همه 4000 موردی که ینبغی دارد را مرور کنید به ذهن کسی نمی‌آید که ینبغی یعنی یتمکن و یتیسر و لاینبغی یعنی لایتمکن و لایتیسر چنین چیزی نیست؛ بلکه یک امر ارزشی تبادر می‌کند نه قدرت و عدم قدرت. حتی قدرت و عدم قدرت تشریعی هم تبادر نمی‌کند. آنی که تبادر می‌کند همان مطلوبیت و اینهاست که در لغت هم هست.

سؤال: برخی اهل لغت دارند

جواب: در توصیفیات ممکن است داشته باشند

سؤال: در لسان العرب و محکم و هم قاموس اللغه گفته انبغی الشیء تیسر.

جواب: این را در لغتها ندیدم. اگر این باشد نقل به لازم است که خلاف ظاهر و اصل است.

سؤال: برخی هم صلح دارند.

جواب: همان اصل است. از مقاییس که طلب و امر صلاحیت در آنها آمده است. اینکه برود به سمت تیسر و تمکن امری مجازی و ثانوی است اگر هم واقعاً به‌کاررفته باشد. البته این را ندیده بودم؛ ولی جزء تبادرات نیست که لاینبغی در امور تشریعی به معنای تیسر و تمکن باشد ولو تیسر و تمکن تشریعی نه تکوینی

سؤال: ... به معنای همان ناممکن بودن شرعی نیست؟

جواب: بله. آن همان عدم مطلوبیت است که با قرائنی می‌گوییم نمی‌شود و لازمه‌اش همان عدم تیسر و تمکن است.

سؤال: اگر برای شارع چیزی نخواستنی باشد تشریعاً اگر به آن نگاه کنیم؛ یعنی همان نباید بشود.

جواب: بله. شما اول نخواستنی مطلق گرفته‌اید بعد می‌گویید عدم تیسر و تمکن.

ثانیاً بعد فراغ همه اینها و فرض کنیم و بگوییم ولو مجازاً لاینبغی یعنی لایتیسر و لایتمکن این لایتیسر و لایتمکن که استعمال می‌شود به معنای نخواستنی است. نخواستنی اعم است از اینکه نخواستنی به نحو مطلق باشد یا نخواستنی به نحو مرجوح باشد یا به نحو الزام باشد. باز باید مقدمات حکمت اجرا کنند درحالی‌که حداقل در یکی از تقریرات ایشان مقدمات حکمت را اجرا نمی‌کنند. این فرمایش مرحوم خویی

## تقریر دوم: آیت‌الله زنجانی

آیت‌الله زنجانی تعبیر دیگری در این مسئله دارند. می‌فرمایند ماینبغی و مالاینبغی یعنی آنچه موافق قانون و قاعده است و آنچه موافق باقاعده نیست. تطابق باقاعده و قانون یعنی ینبغی و چیزی که باقاعده و قانون تطابق ندارد؛ یعنی لاینبغی. ایشان می‌فرمایند ما در مدعا با آقای خویی موافقیم که لاینبغی به معنای حرمت است؛ اما نه به بیانی که آقای خویی می‌گویند ینبغی یعنی یتیسر و یتمکن. بلکه به بیانی که ینبغی یعنی مطابق قانون و لاینبغی یعنی ما لا یطابق و لایوافق و ما یخالف القانون و القاعده و الاصل. آن وقت ما یخالف القانون و الاصل اعم است از قانون کراهت یا حرمت منتهی به اطلاقش یعنی ما یخالف القانون به نحو مطلق یعنی حرمت؛ لذا معنا را مایخالف القانون و القاعده می‌گیرند و با ضم اطلاق می‌گویند ظهور در حرمت دارد. فرق این فرمایش با فرمایش آقای خویی این است که ما یتیسر و یتمکن که آقای خویی می‌فرمایند دو تقریر داشت. یکی اینکه ما یتیسر و مایتمکن در لغت یعنی حرام. در تقریر دیگر معنای مطلقی داشت که با مقدمات حکمت یعنی حرام. اما نظر آقای زنجانی این است که مایخالف القانون و الاصل معنای لاینبغی است و این قابل‌جمع با کراهت و حرمت است و با ضمیمه مقدمات حکمت معنایش حرام می‌شود. نه اینکه در لغت معنایش حرام باشد. اما آقای خویی در یکی از تقریرات می‌گفتند معنای لغوی‌اش حرام است.

سؤال: قانون مکروه و حرام معنی دارد؟

جواب: حکم، حکم است. معنای لغوی که حکم شرعی نمی‌گیرند. قانون تشریعی گاهی ندبی است و گاهی الزامی. حمل این قانون در مفهوم ما لاینبغی بر الزام بر اساس مقدمات حکمت است. نه اینکه واجب از منظر وضعی اخذ شده باشد. تفاوتی است که بین فرمایش ایشان و آقای خویی هست.

سؤال: منشأ استدلال چیست؟

جواب: چیزی نفرموده‌اند. باید همان فرمایشان آقای خویی را بیاوریم. البته نظر آقای خویی در لغت یتیسر و یتمکن بود؛ اما این نظر آقای زنجانی چیزی نداشت و ابعد است. اینکه ینبغی یعنی ما یوافق القانون و لاینبغی یعنی ما یخالف القانون.

سؤال: تعبیر انبغی فلان ان یفعل کذا ای صلح.

جواب: بله صلح را خواندند. سزاوار است؛ یعنی قانون است.

اگر این هم باشد الکلام الکلام. آنکه معنای اصلی است همان طلب است و اینها جزء لوازم معناست و جزء لازم معنا این آثار را مترتب کنیم مقداری خلاف ضوابط اصلی است. لفظ را به لازم معنا ببریم و آثاری بر آن مترتب کنیم طبق قاعده نیست. اگر هم بگوییم به شکل مجازی استعمال در لازم شده قرینه می‌خواهد. چه در تیسر و چه در مطابق قانون بودن. ضمن اینکه مطابق قانون بودن هم لازم اللازم است؛ زیرا آنچه در لغت است صلاحیت و لیاقت است و این لازمی دارد که مطابق قانون بودن است. کاش ایشان مثل آقای خویی چیزی را می‌گفتند که لازم اولیه باشد نه اینکه لازم اللازم باشد. هیچ کتابی در دسترس نداریم. کل کتاب‌های ما در دسترس نیست.

سؤال: این اطلاق لفظی است؟

جواب: بله.

سؤال: در این صورت اگر کراهت نیاز به قرینه دارد ایشان هم عدم قرینه را بر حرمت گرفته پس با آقای خویی در آن قضیه شبیه است.

جواب: در یک تقریر مثل آقای خویی است. یک تقریر این بود که یتیسر و یتمکن ظهور وضعی در حرمت دارد. اما تقریر دیگری داشت که ضم اطلاق بود. اما آقای زنجانی یک تقریر دارند که ضم اطلاق لازم است.

سؤال: مطابقت با قانون این است که شارع با قانون می‌خواهد جری قانون کند. هنوز قانون نیامده و با خود این خطاب می‌خواهد قانون بیاید.

جواب: این نکته سؤال قشنگی است. آن اینکه خود این جمله در مقام جعل قانون است و ضمنش ارجاع به قانون می‌دهد. حلش به این است که آنچه مجعول فی نفس‌الامر است پایه است در مقام اثبات به آن مجعول فی نفس‌الامر ارجاع می‌دهد. یعنی مقام اثبات و ثبوت است. در مقام اثبات می‌گوید. برای ابراز جعلش این بیان را آورده. بیان اثباتی که مجعول فی‌الواقع را نشان دهد. این هم فرمایشی است که ایشان دارند.

بنابراین، هر دو بزرگوار می‌گویند لاینبغی یعنی حرام منتهی مرحوم خویی معنا را لایتیسر و لایتمکن گرفته است و شاهد لغوی هم دارد و عرض کردیم اشکالی به آن وارد است که معنای ثانوی است یا لازم معناست. حضرت آقای زنجانی هم معنا را ما یخالف القانون و القاعده و الاصل گرفته‌اند و به ضم اطلاق دلالت بر اصل می‌کند. این دو تقریری است که برای دلالت لاینبغی بر حرمت آمده است.

## تقریر سوم:

تقریر سومی ممکن است مطرح شود که تبیین آن متوقف بر این است که اول ینبغی را عرض کنیم و بعد به مالاینبغی برگردیم. تا این نظریه دلالت ما لاینبغی تمام شود. این تقریر سوم متوقف بر این است که ابتدا خود ینبغی را روشن کنیم ببینیم چگونه است. در ینبغی طرحش می‌کنم تا فردا تکمیل شود.

در ینبغی که به معنای مطلوبیت و اینها است شبیه همین سؤال مطرح است. سه احتمال وجود دارد در ینبغی وجود دارد.

1. ینبغی یعنی واجب است.
2. ینبغی یعنی راجح است که مشترک بین وجوب و ندب است. طبعاً حمل بر اخص مقدمات و ندب می‌شود. ممکن است خصوص ندب را هم افاده کند.
3. ینبغی در جامعی بین وجوب و ندب و جواز به معنای خاص است. ینبغی یعنی می‌شود. شدنی است و این هم با وجوب سازگار است و هم با ندب و حتی با جواز و اباحه سازگار است. برخی تصریح هم کرده‌اند که جاهایی ینبغی در خصوص جواز به‌کاررفته است.

اگر بخواهیم خیلی دقیق تفکیک کنیم پنج احتمال می‌شود:

1. ینبغی در وجوب استعمال شود.
2. در ندب استعمال شود.
3. در جواز به معنای خاص استعمال شود.
4. در رجحان به معنای جامع بین وجوب و ندب استعمال شود.
5. در جامع بین وجوب و ندب و جواز استعمال شود.

1. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/5/519/يَصِفْنَ) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره مومنون آیه 7 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره جمعه آیه 10 [↑](#footnote-ref-3)